



۳۰

نوجوان
آذر ۱۳۹۱

مواد لازم برای برگزاری یک مسابقه خوب

- همکاری در چیدن صندلی‌ها
 - همکاری در آماده کردن چادرهای آشپزی
 - همکاری در ایجاد نظم و ترتیب
 - همکاری در حفظ آبروی مدرسه جلوی مامان باباها
- من که می‌رسم به میامی، تو داری آماده می‌شوی برای مسابقه. قرار است همگی دستکش داشته باشید، مادرها داور باشند، جایزه‌تان نقدی باشد و خیلی خوش بگذرد.

● در شهر میامی خبرهایی است، شاهرود را که رد کنم به آنجا می‌رسم. سمنان استان قشنگی است. این قشنگی را از قاب پنجره می‌بینم. ابرهای بزرگ سفید و مهربان. دشت‌های وسیع و جنگل ابری که می‌دانم آرزوی دیدنش بر دلم می‌ماند. من صبح جلوی مدرسه شما هستم. روی تابلویش نوشته است:

«مدرسه راهنمایی پسرانه مصطفی خمینی»

همه‌تان از این‌ور به آن‌ور می‌دوید تا همه چیز برای آمدن فرماندار آماده باشد. از تلویزیون استان هم قرار است ببایند فیلم برداری. خواهرهای کوچک‌تان هم می‌آیند و چقدر هیجان‌زده می‌شوند که شما را می‌بینند.

همه اینها کافی است برای خوشحال بودن. برای کارهای مهم کردن خودتان تعیین می‌کنید که در غذایتان چه بریزید؟

بله.

تا حالا آشپزی کرده‌اید؟

نه!

استرس دارید؟

کمی!

مسابقه که شروع می‌شود ساعت یازده است.

می‌گویید: «خانم به ما نمره بدهیدها!»

می‌گویم: «من که داور نیستم.»

می‌گویید: «پس چی می‌نویسید؟»

و من گزارش می‌نویسم.

می‌نویسم که ما کارونی می‌تواند شکلی باشد یا ساده. می‌توان درونش سویا ریخت یا گوشت.

می‌تواند نخود فرنگی داشته باشد یا قارچ یا فلفل دلمه‌ای.

اما ادویه‌اش، ادویه‌اش مهم است. مبادا زیاد زردچوبه بریزند؟ من گزارش می‌نویسم و خوشم می‌آید که توی مدرسه هر روز یک مسابقه باشد!

می‌نویسم که می‌شود پسر بود و آشپزی کرد و بعد گفت: «آشپزی جالب و هیجان‌انگیز است.» این را خودِ خودِ رضا ملکان می‌گوید.

و بعد دلم می‌خواهد به شما تقلب برسانم وقتی می‌گویید:

«مامان‌ها چقدر زحمت می‌کنند.»

به اندازه همه آدم‌ها راه برای خوشحال بودن وجود دارد.

من می‌نشینم توی قطار. به ابرهای سفید نگاه می‌کنم و چای با بیسکویت شکلاتی می‌خورم و خوشحال می‌شوم.

تو نشسته‌ای توی خانه‌تان، دلشوره داری و هی رویاپردازی می‌کنی که فردا اول می‌شوی یا نه! فردا خیلی‌ها می‌نشینند روبه‌رویت و تو باید کم نیاوری، تو خوشحال می‌شوی اگر همه چیز درست پیش برود.

ماکارونی به شرط مسابقه!

وقتی پسرها آشپز می‌شوند

آلما توکل

مواد لازم برای آشپزی کردن

- پیدا کردن چهار هم‌گروهی
- انتخاب اسم برای گروه
- تقسیم خرید مواد غذایی
- مشورت با مامان

آشپز، سر آشپز، آشپز کوچک، آشپز باشی و آشپز خانه شماره سه. اینها اسم گروه‌های شماست. فردا صبح که می‌رسم به شما یک نفر توی دفتر دارد آنها را تایپ می‌کند. این اسم‌ها را خودتان روی گروه‌تان گذاشته‌اید.

الان که من در قطارم ماکارونی، سویا، گوشت، کاهو، گوجه‌فرنگی، رب و سس را خریده‌اید و من به این فکر می‌کنم که فردا قرار است چه شکلی آشپزی کنید. توفکر می‌کنی که قرار است فردا چه شکلی آشپزی کنید.



قرار است اول شوید؟

علی قربانی: «اگر خدا بخواد!»

اگر نشدید چه؟

مصطفی آقایی: «ما برای اولی آشپزی می‌کنیم. سوم هم شدیم

باز خدا رو شکر می‌کنیم.»

بعد می‌گویید که این مسابقه چقدر برایتان مهم است.

بعد که سوم می‌شوید، بعد که بالا و پایین می‌پرید، یادتان نمی‌آید که مصطفی چه گفته است.

* قطار سوت می‌کشید و دور می‌شد.

من دنبالتان می‌دویدم و شما می‌رفتید.

برنده‌ها که اعلام شدند شبیه ذرت

بوداده بالا و پایین می‌پریدید. بعد

آمدید و جایزه‌هایتان را گرفتید.

در یک چشم بر هم زدن غذاها تمام

شد و شما به سمت خانه می‌دویدید،

یک پاکت دستتان بود. تا شب به این

فکر کردید که حالا با جایزه‌تان چه کار

کنید و چه کار نکنید. شما که خوشحال بودید قطار سوت

می‌کشید. من پنجره را پایین کشیده و زل زده بودم به دشت

سفیدی که آرام آرام نارنجی می‌شد!

* یک چادر بزرگ، ده میز، پنجاه نفر و کلی تماشاچی.

یک گاز پیک‌نیک، کلی ظرف، دسرهایی که از قبل آماده کرده‌اید،

کاهوهایی که خرد می‌کنید و کسانی که می‌دوند تا ماکارونی را

آبکش کنند. همه چیز نمره دارد، نظافت، طعم، تزئین و ...

همه در جنب و جوشند و گاهی یواشکی به میز بغل هم

سرک می‌کشند.

* ظرف‌هایتان را آماده می‌کنید. یکی ماکارونی رنگی دارد،

یکی ظرف‌های رنگی یکی چند نوع

دسر آماده کرده است، یکی دو

نوع سالاد و یکی روی میز نوشابه

می‌گذارد. یک نفر رد می‌شود که

چرا دوغ نگذاشتی؟

من و تو سکوت می‌کنیم. نمی‌توانیم

بگوییم: «ماکارونی و دوغ؟! چه

بدمزه حالا یک بار نوشابه، آن هم

در یک مسابقه اشکال ندارد که!»

رویمان نمی‌شود اینها را بگوییم.

من دور و دورتر می‌شوم و تو تنها می‌مانی

با نوشابه، که شرط مسابقه، سلامت غذا

هم هست!

مواد لازم برای یک اتفاق مهم

یک مدیر مهربان

یک ایده

یک کار گروهی

یک کمی سلیقه

نتیجه‌اش می‌شود: یک مسابقه آشپزی!

* با تشکر از مهدی حزب‌اللهی و عبدالرضا
دشت‌پیما مدیر و معاون پرورشی مدرسه
مصطفی خمینی میامی

